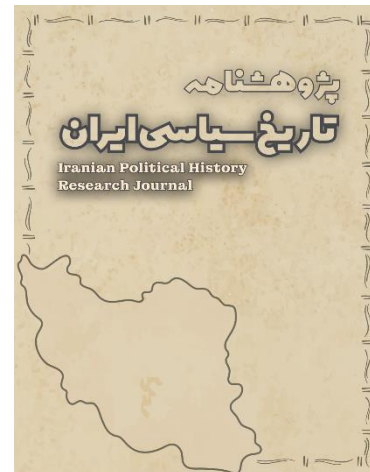


Exploring the Political Modernization Policies of Agha Mohammad Khan Qajar: Consolidating Monarchy after Collapse

1. Maryam Ahmadi^{id}: Department of Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

2. Hossein Fallahnejad^{id*}: Department of Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email Address: fallahnejad.hossein88@gmail.com



Abstract:

This article analyzes the political modernization policies of Agha Mohammad Khan Qajar, the founder of the Qajar dynasty, in the aftermath of the Safavid collapse and the power crisis in Iran. Following the fall of the Safavids and the period of Nader Shah Afshar, Iran experienced a severe political, social, and economic crisis. Agha Mohammad Khan, through decisive policies including the suppression of local powers, centralization of authority, the reconstruction of Safavid bureaucracy, and the use of cultural and historical symbols to legitimize his rule, managed to restore political order and establish the Qajar monarchy as a central power. This paper examines the effectiveness of these policies both in the short and long term, evaluating their impact on the power structure in the Qajar era based on historical analysis. Additionally, a comparison of Agha Mohammad Khan's modernization policies with other historical periods such as the Safavid, Nader Shah, and Zandi eras is presented to assess their successes and limitations. The findings of this article demonstrate that Agha Mohammad Khan's policies successfully stabilized the political order and centralized power in Iran in the short term, but in the long term, particularly after his death, the lack of institutional foundations led to challenges in maintaining the power structure. This analysis contributes to rethinking Agha Mohammad Khan's role as the founder of "modern state-building in post-Safavid Iran" and clarifies his influence on the political and social developments in the Qajar era.

Keywords: Agha Mohammad Khan Qajar, political modernization, suppression of local powers, Safavid bureaucracy, legitimacy of the monarchy, power crisis, Qajar dynasty

How to Cite: Ahmadi, M., & Fallahnejad, H. (2024). Exploring the Political Modernization Policies of Agha Mohammad Khan Qajar: Consolidating Monarchy after Collapse. *Iranian Political History Research Journal*, 2(1), 44-56.

Received: 10 January 2024

Revised: 05 February 2024

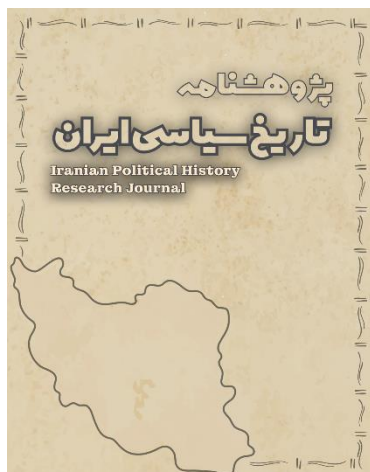
Accepted: 19 February 2024

Published: 20 March 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

واکاوی سیاست‌های نوسازی سیاسی آقامحمدخان قاجار: تثبیت سلطنت پس از فروپاشی



۱. مریم احمدی^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. حسین فلاح نژاد^{ID*}: گروه تاریخ، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: fallahnejad.hossein88@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر به تحلیل سیاست‌های نوسازی سیاسی آقامحمدخان قاجار، بنیان‌گذار سلسله قاجار، در دوران پس از فروپاشی صفویان و بحران قدرت در ایران می‌پردازد. پس از سقوط صفویان و در دوران نادرشاه افشار، ایران دچار بحران شدید سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شد. آقامحمدخان با اتخاذ سیاست‌های قاطعانه‌ای از جمله سرکوب قدرت‌های محلی، تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی، بازسازی نهاد دیوان‌سالاری صفوی، و بهره‌گیری از نمادهای فرهنگی - تاریخی برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت، توانست نظم سیاسی را بازسازی کند و سلطنت قاجار را به‌عنوان یک قدرت مرکزی تثبیت نماید. این مقاله به تحلیل کارآمدی این سیاست‌ها در کوتاه‌مدت و بلندمدت می‌پردازد و بر اساس بررسی تجربیات تاریخی ایران، تأثیرات آن را بر ساختار قدرت در عصر قاجار ارزیابی می‌کند. همچنین، مقایسه‌ای میان سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان و سایر دوره‌های تاریخی ایران مانند دوران صفوی، نادرشاه و زندیه ارائه می‌شود تا میزان موفقیت و محدودیت‌های آن‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که سیاست‌های آقامحمدخان در کوتاه‌مدت موفق به تثبیت نظم و مرکزیت قدرت در ایران شد، اما در بلندمدت، به‌ویژه پس از مرگ او، به دلیل عدم نهادسازی‌های پایدار، ساختار قدرت به چالش کشیده شد. این تحلیل به بازاندیشی نقش آقامحمدخان به‌عنوان بنیان‌گذار «دولت‌سازی نوین پساصفوی» کمک می‌کند و تأثیرات او را بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در عصر قاجار روشن می‌سازد.

کلیدواژگان: آقامحمدخان قاجار، نوسازی سیاسی، سرکوب قدرت‌های محلی، دیوان‌سالاری صفوی، مشروعیت سلطنت، بحران قدرت، قاجاریه.

نحوه استناددهی: احمدی، مریم، و فلاح نژاد، حسین. (۱۴۰۳). واکاوی سیاست‌های نوسازی سیاسی آقامحمدخان قاجار: تثبیت سلطنت پس از فروپاشی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۱)، ۵۶-۴۴.

تاریخ دریافت: ۲۰ دی ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۶ بهمن ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۳۰ بهمن ۱۴۰۲

تاریخ انتشار: ۱ فروردین ۱۴۰۳



پس از فروپاشی صفویان در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری و دوره‌ی کوتاه و پراشوب نادرشاه افشار، ایران وارد یکی از عمیق‌ترین دوره‌های گسست نظم سیاسی در تاریخ خود شد. با مرگ نادر و فروپاشی اقتدار نظامی وی، کشور به صحنه‌ای از نزاع‌های محلی، تجزیه‌طلبی ایلات و ضعف مرکزیت سیاسی بدل شد. این فروپاشی نه تنها ساختارهای سیاسی، بلکه اقتدار مذهبی، اداری و اقتصادی ایران را نیز به چالش کشید و فضایی فراهم آورد که در آن هر ایالت، ایل یا قدرت محلی، مدعی اقتدار در محدوده‌ی خویش شد (Floor, ۲۰۰۱). دوره‌ی کوتاه حاکمیت کریم‌خان زند با همه‌ی تلاش‌هایش برای احیای وحدت، نتوانست به ساختار متمرکز قدرت بازگردد و پس از مرگ او، بار دیگر کشور دچار تفرق، اغتشاش، و خلأ قدرت شد (Amanat, ۱۹۹۷). در چنین زمینه‌ای، مشروعیت سلطنت، انسجام جغرافیایی، و امنیت اجتماعی همگی از بین رفته بودند. در این فضای ازهم‌گسیخته، ضرورت بازسازی نظم و مرکزیت سیاسی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد.

در این بستر بحرانی است که آقامحمدخان قاجار ظهور می‌یابد؛ شخصیتی که اگرچه در بسیاری از متون تاریخی سنتی با تصویری خشن، منفعت‌طلب و صرفاً نظامی‌گر توصیف شده، اما واقعیت کنشگری او فراتر از یک فرمانده فاتح بود. آقامحمدخان نه تنها توانست با اتکا بر توان نظامی و شبکه‌ی خاندانی قاجار، بر رقبای محلی فائق آید، بلکه پروژه‌ای را در پیش گرفت که هدفش بازسازی ساختار متمرکز قدرت در ایران بود؛ ساختاری که بتواند به انحطاط پساصفوی پایان دهد و بار دیگر مفهومی به نام «دولت» را در ایران بازتعریف کند (Axworthy, ۲۰۰۶). برخلاف نادرشاه که به دنبال سلطه از طریق ترور و لشکرکشی‌های خارجی بود، و نیز متفاوت از کریم‌خان که نوعی سلطنت اعتدالی با مرکزیت شیراز را بنا نهاد، آقامحمدخان به دنبال احیای مرکزیت پایتخت‌محور با نهادهای سیاسی بازسازی‌شده و مبتنی بر الگویی فرایلی بود (Perry, ۱۹۹۱).

با این حال، پژوهش‌های تاریخی موجود درباره‌ی شخصیت و سیاست‌های آقامحمدخان عمدتاً از دو رویکرد متعارض پیروی کرده‌اند. از یک سو، برخی مورخان ایرانی و اروپایی، تصویر او را محدود به ویژگی‌های شخصیتی منفی چون بی‌رحمی، انتقام‌جویی و رفتارهای خشن کرده‌اند و کمتر به استراتژی‌های سیاسی و ساختاری وی توجه نشان داده‌اند (Malcolm, ۱۸۲۹). از سوی دیگر، پژوهش‌هایی محدود که به جنبه‌های نهادی و برنامه‌ریزی‌شده‌ی اقدامات وی پرداخته‌اند، غالباً فاقد تحلیل گفتمانی یا تطبیقی با سایر دوره‌های تاریخی هستند. در نتیجه، هنوز شکاف مهمی در شناخت ابعاد نوسازی سیاسی پروژه‌ی قاجار نخستین وجود دارد؛ شکافی که ناشی از فقدان رویکردهای تحلیلی مدرن در بررسی دوره‌ی تثبیت سلطنت پس از فروپاشی است. این امر موجب شده که فهم ما از چگونگی گذار از بی‌ثباتی‌های زندیه به مرکزیت قاجاریه، ناقص و سطحی باقی بماند (Katouzian, ۲۰۰۳).

بر این اساس، سؤال اصلی این پژوهش آن است که آقامحمدخان قاجار با چه سازوکارها، سیاست‌ها و استراتژی‌هایی توانست زمینه‌ی نوسازی قدرت سیاسی در ایران را فراهم آورد و آیا این اقدامات را می‌توان به‌عنوان یک پروژه‌ی آگاهانه برای بازسازی نظم پسافروپاشی درک کرد یا نه. به عبارت دیگر، این مقاله می‌کوشد فراتر از روایت‌نگاری سنتی، سیاست‌های خان قاجار را در بستر تاریخی، اجتماعی و گفتمانی زمانه‌ی خود بازخوانی کرده و منطق درونی آن‌ها را تبیین کند. هدف پژوهش، ارائه‌ی تحلیلی تازه از چگونگی شکل‌گیری نظم سیاسی نوین در ایران در اواخر قرن هجدهم میلادی است که از طریق تمرکز قدرت،

بهره‌گیری از عناصر مشروعیت تاریخی، و سرکوب ساختارهای رقیب محقق شد. این پژوهش همچنین در پی آن است که جایگاه آقامحمدخان را نه فقط در قامت بنیان‌گذار سلسله‌ای جدید، بلکه به مثابه کنشگری تاریخی با رویکردی نوسازانه در عرصه‌ی قدرت سیاسی ایران بازتعریف کند (Floor, ۲۰۰۸).

از منظر نظری، این پژوهش بر بنیان مفاهیم مرتبط با «نوسازی سیاسی»، «بازسازی دولت» و «مشروعیت در دوران گذار» استوار است و تلاش دارد نشان دهد که چگونه تجربه‌ی قاجار نخستین، به‌ویژه در دهه‌ی پایانی قرن دوازدهم هجری، یکی از نمونه‌های برجسته‌ی مواجهه با فروپاشی نظم و تلاش برای تأسیس مجدد اقتدار مرکزی بوده است. چنین تحلیلی می‌تواند نه تنها به فهم عمیق‌تری از آغاز سلطنت قاجارها بینجامد، بلکه تصویری پیچیده‌تر از فرآیندهای دولت‌سازی در تاریخ ایران ارائه دهد که تاکنون با از منظر قهرمان‌سازی یا با نگاهی تقلیل‌گرا مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند (Keddie, ۲۰۰۶). در ادامه، مقاله با تمرکز بر زمینه‌های بحران نظم در دوران پسا صفوی، سیاست‌های نوسازی سیاسی آقامحمدخان، و ارزیابی کارآمدی آن‌ها در تثبیت سلطنت، سعی خواهد کرد به بازسازی تحلیلی این مقطع کلیدی در تاریخ ایران بپردازد.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش بر مبنای رویکردی تحلیلی-تاریخی استوار است که در پی واکاوی سازوکارهای نوسازی سیاسی آقامحمدخان قاجار در بستر بحران مشروعیت و فروپاشی نظم سیاسی ایران در سده‌ی دوازدهم هجری قمری شکل گرفته است. این مطالعه به‌جای تمرکز صرف بر توصیف وقایع تاریخی، تلاش دارد تا از طریق تلفیق تحلیل گفتمانی و خوانش انتقادی منابع تاریخی، فرآیند تثبیت قدرت مرکزی توسط آقامحمدخان را به مثابه یک پروژه‌ی نوسازی سیاسی مورد ارزیابی قرار دهد. بنابراین، هدف این نیست که صرفاً رخداد‌های دوره قاجاریه اولیه بازگویی شود، بلکه تلاش شده است تا از خلال داده‌های تاریخی، منطق درونی سیاست‌گذاری‌های خان قاجار در راستای ساخت دولت نوین ایرانی بازسازی شود. در این راستا، پیش‌فرض اصلی پژوهش این است که آقامحمدخان، برخلاف تصویری که در برخی متون سنتی از وی به‌عنوان سرداری خشن و مستبد ارائه شده است، در عمل پروژه‌ای آگاهانه برای بازسازی نظم فروپاشیده‌ی صفوی را در سر داشت که از طریق سرکوب ملوک‌الطوایفی، احیای نهادهای پیشین، و بازآفرینی نمادهای مشروعیت، پیگیری شد.

منابع این پژوهش شامل هر دو دسته منابع اولیه و ثانویه است. در میان منابع اولیه، متون تاریخی هم‌عصر چون «تاریخ جهانگشای نادری»، «تاریخ سلطانی»، گزارش‌های سفیران خارجی نظیر سفرنامه‌ی هارفورد جونز و جیمز موریه، مکاتبات درباری، و گزارش‌هایی از مأموران روس و انگلیسی که در دربار قاجار حضور داشتند، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. این متون اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی مناسبات قدرت، سازمان حکمرانی، و روابط سیاسی آقامحمدخان ارائه می‌کنند و امکان تحلیل سیاست‌های او در زمینه‌ی تمرکز قدرت و مدیریت بحران مشروعیت را فراهم می‌سازند. از سوی دیگر، از منابع ثانویه معتبر فارسی و انگلیسی بهره گرفته شده که عمدتاً در قالب کتاب‌ها و مقالات پژوهشی منتشر شده در نشریات علمی معتبر هستند و تحلیلی مدرن از دوره آغازین قاجاریه ارائه می‌دهند. این منابع در کنار داده‌های اولیه، بستری فراهم کردند تا تحلیل عمیق‌تری از اقدامات سیاسی آقامحمدخان به دست آید.

از نظر روش تحلیلی، این مقاله مبتنی بر خوانش تفسیری و تأویلی منابع است. در این راستا، تلاش شده تا داده‌های تاریخی نه به‌صورت خام و سطحی، بلکه در بستر گفتمانی زمانه خود تحلیل شوند. مفاهیمی چون «تمرکز قدرت»، «مشروعیت سیاسی»، و «نوسازی پسا فروپاشی» به‌عنوان مفاهیم کلیدی، چارچوب نظری تحلیل را تشکیل داده‌اند. این مفاهیم برگرفته از نظریه‌های نوسازی سیاسی و دولت‌سازی در شرایط بحرانی هستند و به پژوهشگر امکان می‌دهند تا به‌جای توصیف

سطحی، به تبیین عملکرد قدرت در دوران گذار بپردازد. همچنین از تحلیل مقایسه‌ای نیز بهره گرفته شده تا اقدامات آقامحمدخان با تجربه‌های تاریخی مشابه، از جمله تلاش‌های نادرشاه و کریم‌خان زند برای بازسازی دولت مرکزی، در قیاس نهاده شود و میزان تمایز و کارآمدی اقدامات قاجار نخستین مورد سنجش قرار گیرد.

در نهایت، رویکرد این پژوهش با پذیرش این فرض پیش می‌رود که تاریخ صرفاً بازتابی از وقایع نیست، بلکه عرصه‌ای برای بازسازی فرآیندهای قدرت، استراتژی‌های کنشگران، و سازوکارهای نهادسازی است. از همین رو، نگارنده در تحلیل خود، تاریخ را نه فقط در سطح ظاهری آن، بلکه در لایه‌های زیرین و درونی آن کاویده و بر آن بوده است تا از خلال ساختارهای زبانی، تصمیمات سیاسی، و بازنمایی‌های فرهنگی، منطق درونی نوسازی سیاسی آقامحمدخان قاجار را بازشناسی کند. روش‌شناسی پژوهش، تلفیقی از وفاداری به داده‌های تاریخی و تفسیر انتقادی این داده‌ها در پرتو نظریه‌های دولت‌سازی و نوسازی است که هدف آن، ارائه تصویری تازه و علمی از روند تثبیت سلطنت قاجار پس از فروپاشی نظم پیشین است.

مبانی نظری

در بررسی تجربه‌ی نوسازی سیاسی آقامحمدخان قاجار، بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری مرتبط با تثبیت نظم، مشروعیت قدرت، و نوسازی ساختار دولت از اهمیت بنیادین برخوردار است. پژوهش حاضر برای تحلیل ابعاد نوسازی قدرت در دوره قاجار نخستین، به‌ویژه با تمرکز بر اقدامات سیاسی آقامحمدخان، از نظریه‌هایی بهره می‌گیرد که در پی تبیین چگونگی بازسازی اقتدار مرکزی پس از دوره‌های فروپاشی سیاسی و اجتماعی هستند. در این چارچوب، سه دسته از نظریه‌های علمی می‌توانند افق‌های تحلیلی سودمندی برای تبیین فرآیند دولت‌سازی در ایران اواخر سده دوازدهم هجری فراهم کنند: نخست، نظریه‌های نوسازی سیاسی که عمدتاً از دل تحلیل تجربه‌های دولت‌سازی مدرن در جهان پدید آمده‌اند؛ دوم، نظریه‌های مربوط به مشروعیت قدرت که به مسئله پذیرش نظم سیاسی از سوی جامعه می‌پردازند؛ و سوم، رویکردهایی که به چگونگی تثبیت نظم پس از دوره‌های بی‌ثباتی تمرکز دارند. در تعامل این سه رویکرد، می‌توان به درک پیچیده‌تر و چندلایه‌ای از پروژه‌ی آقامحمدخان برای بازسازی قدرت سیاسی در ایران رسید.

نظریه‌های نوسازی سیاسی، که از نیمه دوم قرن بیستم با آثار کسانی چون دانکورت راستو، ساموئل هانتینگتون، و لوسین پای گسترش یافتند، بر این نکته تأکید دارند که فرایند نوسازی، با گسست در نظم سنتی همراه است و برای موفقیت نیازمند ساخت نهادهای جدید، انسجام اجتماعی، و شکل‌گیری هویت سیاسی نوین است (Huntington, ۱۹۶۸). هانتینگتون در اثر مهم خود «نظم سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» تأکید می‌کند که خطرناک‌ترین وضعیت برای جوامع در حال گذار، شکاف میان تحرک اجتماعی و ضعف نهادهای سیاسی است. از این منظر، یکی از کارکردهای بنیادین نوسازی سیاسی، ایجاد «ثبات» از طریق ساختارهای جدید حکمرانی است. در مورد ایران، می‌توان گفت پس از فروپاشی صفویان، جامعه ایرانی با رشد نیروهای گریز از مرکز، فقدان نهادهای انسجام‌بخش، و بحران در بازنمایی قدرت مواجه بود. در چنین شرایطی، آقامحمدخان با طراحی یک مدل تمرکزگرا که مبتنی بر سرکوب ملوک‌الطوایفی، احیای دیوان‌سالاری صفوی، و بازآفرینی مرکز سیاسی (تهران) بود، نوعی نوسازی نهادی را رقم زد که هرچند با سنت آمیخته بود، اما در عمل کارکردی مدرن برای تثبیت اقتدار داشت (Katouzian, ۲۰۰۳).

از سوی دیگر، تحلیل اقدامات سیاسی آقامحمدخان بدون درک مفهومی مشروعیت ممکن نیست. در سنت وبر، مشروعیت قدرت بر سه پایه استوار است: سنتی، کاریزماتیک، و قانونی-عقلانی (Weber, ۱۹۷۸). آقامحمدخان در یک موقعیت انتقالی قرار داشت که امکان بهره‌گیری از هر سه نوع مشروعیت را به‌طور هم‌زمان نداشت. نه سنت سلطنتی صفوی به‌طور کامل قابل احیا بود، نه کاریزمای فردی او چون نادرشاه به خصلت‌های اسطوره‌ای نزدیک می‌شد، و نه ساختارهای حقوقی مدرنی در کار بود. با این حال، وی توانست با احیای نشانه‌های سلطنت پیشین - مانند انتقال پایتخت به تهران، بازگرداندن جنازه نادرشاه از مشهد به تهران، و تأکید بر اصل «پادشاهی شرعی» - نوعی مشروعیت سنتی را بازتولید کند (Amanat, ۱۹۹۷). همچنین با سرکوب مدعیان محلی، قدرت‌نمایی نظامی در قفقاز، و استفاده از نمادهای مذهبی در آیین‌های سیاسی، تلاش کرد تا خود را در ذهن نخبگان و مردم به‌عنوان تنها مرجع اقتدار مشروع بازتعریف کند. این اقدامات، گرچه از منظر امروز غیردموکراتیک به نظر می‌رسند، اما در بستر تاریخی خود، کوششی برای خلق نوعی «اجماع بر سر اقتدار» بوده‌اند که لازمه تثبیت نظم در آن دوران به‌شمار می‌آمدند (Skocpol, ۱۹۸۰).

در تکمیل این رویکرد، می‌توان به نظریه‌هایی اشاره کرد که بر تثبیت نظم پس از فروپاشی متمرکزند. چارلز تیلی، در آثارش درباره شکل‌گیری دولت‌های اروپایی، تأکید می‌کند که دولت‌ها محصول فرآیندهای طولانی‌مدت جنگ، مالیات‌گیری، و ایجاد انحصار خشونت مشروع هستند (Tilly, ۱۹۹۰). در این راستا، آقامحمدخان نیز با فهم این منطق قدرت، سعی کرد با جنگ‌های داخلی، سرکوب مدعیان محلی، و کنترل منابع مالی - هرچند ابتدایی و محدود - قدرت خویش را تثبیت کرده و انحصار خشونت مشروع را در مرزهای ایران بازسازی کند. از این دیدگاه، نوسازی سیاسی به معنای توسعه‌ی نهادهای نوین یا دموکراتیک نیست، بلکه به معنای بازسازی اقتدار در قالبی پایدار و مرکزیت‌یافته است. تجربه آقامحمدخان، واجد این منطق قدرت‌محور است که می‌کوشد از دل هرج‌ومرج، نظامی نوین پدید آورد.

علاوه بر آن، دیدگاه‌های جامعه‌شناسی تاریخی همچون نظریه‌های بارینگتون مور و تدا اسکاچپول نیز نشان می‌دهند که شکل‌گیری نظم سیاسی در کشورهای غیرغربی، اغلب نه از مسیر مدرنیزاسیون لیبرال، بلکه از مسیر نوسازی اقتدارگرایانه و استبدادی رخ داده است (Moore, ۱۹۶۶; Skocpol, ۱۹۷۹). آقامحمدخان نیز با استفاده از شبکه خاندانی قاجار، تمرکز قدرت در شخص پادشاه، و ایجاد هراس در میان رقبای محلی، الگویی از نظم سیاسی را رقم زد که گرچه بر زور متکی بود، اما نهایتاً منجر به بازگشت مفهوم «دولت» در ایران شد. به عبارت دیگر، تجربه‌ی وی را می‌توان نمونه‌ای از نوسازی اقتدارگرایانه دانست که در غیاب نهادهای مدنی و زیرساخت‌های اجتماعی، تنها از مسیر تمرکز قدرت و اعمال قهر ممکن شد.

برخی پژوهشگران معاصر ایرانی نیز تلاش کرده‌اند با نگاه تاریخی-تحلیلی به تجربه قاجار، تصویری پیچیده‌تر و چندبعدی از پروژه‌ی آقامحمدخان ارائه دهند. برای مثال، همایون کاتوزیان در تحلیل دولت در ایران، به این نکته اشاره دارد که سنت دولت استبدادی در ایران، نه از روی خوی استبدادگرایی پادشاهان، بلکه به دلیل ساختار تاریخی ناستوار و جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی میانی شکل گرفته است (Katouzian, ۲۰۰۳). از این منظر، اقدامات آقامحمدخان نه از سر علاقه به استبداد، بلکه پاسخی به شرایط فقدان نظم اجتماعی و سیاسی بوده است. این تبیین، با نظریه‌های معطوف به «استبداد نهادینه‌شده» و «چرخه فروپاشی و بازسازی» نیز هم‌خوانی دارد.

در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که رویکرد نظری مقاله حاضر، تلاقی سه افق مفهومی است: نخست، مفهوم نوسازی سیاسی در بستر جوامع در حال گذار؛ دوم، مفهوم مشروعیت قدرت در شرایط فقدان سازوکارهای مدرن دموکراتیک؛ و سوم، منطق تثبیت نظم سیاسی در بستر بحران. در هم‌نشینی این سه

چارچوب، تحلیل پروژه‌ی آقامحمدخان قاجار امکان‌پذیر می‌شود، چراکه کنش‌های وی را نه صرفاً به‌مثابه واکنش‌های فردی، بلکه به‌عنوان پاسخی نظام‌مند به یک وضعیت بحرانی ساختاری درک می‌کند. به‌این‌ترتیب، خوانش اقدامات آقامحمدخان از منظر این نظریه‌ها، تصویری تازه از دولت‌سازی در ایران ارائه می‌دهد که بر پایه اقتدار، بازآفرینی نهادها، و بهره‌گیری از عناصر فرهنگی و نمادین برای مشروعیت‌بخشی استوار است.

زمینه تاریخی بحران قدرت در ایران

فروپاشی صفویان در سال ۱۷۲۲ میلادی، ایران را وارد یکی از بی‌ثبات‌ترین و بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخی خود کرد. این واقعه نه‌تنها پایان یک سلسله‌ی سیاسی مقتدر، بلکه فروپاشی نظم دینی، اداری، اقتصادی و فرهنگی‌ای بود که برای بیش از دو قرن، پایه‌های دولت‌سازی در ایران را شکل داده بود. صفویان با تمرکز بر شیعه‌سازی ساختار قدرت و استفاده از نهادهای مذهبی در کنار نهادهای دیوانی و نظامی، نوعی وحدت ملی نوین را در قرن دهم و یازدهم هجری برقرار ساخته بودند (Savory, ۲۰۰۷). با سقوط شاه سلطان حسین و ورود افغان‌ها به اصفهان، این نظم از هم پاشید و کشور در معرض اشغال، تجزیه‌ی قدرت، و بحران مشروعیت قرار گرفت. از آن پس، صحنه‌ی سیاسی ایران به جای دولتی متمرکز، به عرصه‌ی رقابت قدرت‌های محلی، سرداران نظامی، و فرمانروایان منطقه‌ای تبدیل شد که همگی مدعی سلطنت یا خودمختاری بودند.

در این فضای خلأ قدرت، یکی از نخستین تلاش‌ها برای بازسازی نظم سیاسی، توسط نادرشاه افشار انجام گرفت. نادر که از دل نیروهای نظامی خراسانی و ترک‌تبار برخاست، توانست با بهره‌گیری از مشروعیت جهاد علیه افغان‌ها، انسجامی موقت در عرصه سیاسی ایجاد کند. او نه‌تنها مهاجمان خارجی را از کشور بیرون راند، بلکه با لشکرکشی‌های پی‌درپی به هند، عثمانی و قفقاز، نوعی هژمونی نظامی برای ایران تعریف کرد (Axworthy, ۲۰۰۶). با این حال، نادر نتوانست به بازسازی نهادهای دیوانی و تثبیت ساختار حکمرانی پایدار بپردازد. او با حذف تدریجی علما، کنار گذاشتن نهادهای صفوی، و اتکای انحصاری به ارتش شخصی خود، نه‌تنها نتوانست نظم گذشته را بازسازی کند، بلکه پس از مرگش در سال ۱۷۴۷، کشور را در وضعیتی وخیم‌تر از پیش رها کرد. قتل نادر منجر به فروپاشی ساختار نظامی و تجزیه‌ی قدرت میان مدعیان ایللی و محلی شد، به‌نحوی که خراسان، آذربایجان، کرمان، فارس و کردستان هر یک به حاکمیت‌های مستقل تبدیل شدند (Amanat, ۱۹۹۷).

در همین دوران، یکی دیگر از چهره‌هایی که برای احیای نظم سیاسی ایران تلاش کرد، کریم‌خان زند بود. او که برخلاف نادر، کمتر به فتوحات نظامی و بیشتر به ثبات داخلی گرایش داشت، توانست با اتکای به قدرت قبایل لک و زند، آرامشی نسبی در نواحی مرکزی و جنوبی کشور برقرار کند. وی پایتخت را به شیراز منتقل کرد و در طول دو دهه‌ی حکومت خود، سعی نمود با کاهش مالیات‌ها، توسعه تجارت، و بازسازی شهری، فضای اجتماعی مساعدتری فراهم آورد (Perry, ۱۹۹۱). با این وجود، مدل حکمرانی کریم‌خان فاقد انسجام دیوانی و تمرکز سیاسی لازم برای تداوم پس از مرگ او بود. وی هیچ نهاد قانونی یا ساختار جانشینی مشخصی بنیان نهاد و پس از وفاتش در ۱۱۹۳ هجری قمری، کشور مجدداً دستخوش نزاع میان فرزندان، بستگان و سرداران نظامی او شد. جنگ‌های داخلی میان زکی‌خان، علی‌مرادخان، و جعفرقلی‌خان زند، با ضعف امنیت، تضعیف بازرگانی، و بازگشت بی‌ثباتی همراه بود (Floor, ۲۰۰۸).

در چنین بستر گسسته‌ای، دهه‌های پیش از سلطنت آقامحمدخان قاجار، یعنی حدود ۱۷۸۰ تا ۱۷۹۵ میلادی، از جمله پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخ سیاسی ایران به شمار می‌روند. نه‌تنها ساختار دولت مرکزی از هم پاشیده بود، بلکه ایالات مختلف با حاکمیت‌های ایللی خودمختار اداره می‌شدند. در آذربایجان، خاندان

دنبلی و افشارها قدرت را در دست داشتند، در کردستان، حاکمان اردلان حکومت می‌کردند، و در خراسان، شاه‌رخ‌میرزا از نوادگان نادرشاه هنوز مدعی سلطنت بود. گیلان، مازندران، سیستان، و کرمان نیز زیر سلطه خوانین مستقل یا اشغال موقتی ایلات بودند (Matthee, ۲۰۰۵). این ساختار گریز از مرکز، نه تنها مانع از شکل‌گیری اقتصاد ملی یا دیوان‌سالاری سراسری می‌شد، بلکه قدرت نظامی و امنیت راه‌ها را نیز به کلی از بین برده بود.

در سطح بین‌المللی نیز وضعیت ایران بحرانی بود. امپراتوری عثمانی از غرب و روسیه از شمال به دنبال گسترش نفوذ خود در نواحی مرزی ایران بودند. معاهدات نابرابر، اشغال موقت برخی شهرها، و نفوذ نمایندگان سیاسی این کشورها در دربارهای محلی، همگی نشانه‌هایی از افول قدرت ایران در نظام بین‌الملل آن زمان بود (Keddie, ۲۰۰۶). در چنین فضایی، مفهوم «ایران» نه به عنوان یک کشور متحد، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از نواحی با وفاداری‌های قبیله‌ای و منطقه‌ای مجزا تلقی می‌شد. این شرایط بحرانی، نیاز به یک بازتعریف بنیادین از قدرت مرکزی، مرزهای ملی، و مفهوم سلطنت را بیش از هر زمان دیگری آشکار می‌کرد. آقامحمدخان قاجار دقیقاً در چنین شرایطی ظهور کرد. برخاسته از ایل قاجار و تربیت‌شده‌ی ساختار ایلی-درباری صفوی، او از همان ابتدا دریافته بود که تنها راه تثبیت سلطنت، بازسازی نظم سیاسی از طریق حذف ساختارهای رقیب، احیای مرکزیت پایتخت، و بهره‌گیری از نمادهای مشروعیت است. برخلاف نادرشاه که به شکل ضربتی نظم را بازسازی کرد اما آن را نهادینه نداشت، و نیز متفاوت از کریم‌خان که به آرامش و توسعه داخلی توجه داشت اما از ساخت قدرت فراگیر بازماند، آقامحمدخان پروژه‌ای را طراحی کرد که بر پایه‌ی حذف تمام قطب‌های قدرت مستقل و تمرکزگرایی مطلق استوار بود (Katouzian, ۲۰۰۳). به این ترتیب، دهه‌های آشفتگی و فروپاشی که پس از صفویان تا پایان زندیه ادامه داشت، زمینه‌ساز گفتمانی شد که در آن، جامعه و نخبگان سیاسی به دنبال بازگشت «قدرت مرکزی نجات‌بخش» بودند؛ مفهومی که آقامحمدخان در قامت آن ظاهر شد و با قاطعیت، خشونت، و مهارت سیاسی، به آن جامعه‌ی عمل پوشاند.

سیاست‌های نوسازی سیاسی آقامحمدخان

آقامحمدخان قاجار، بنیان‌گذار سلسله قاجار، در شرایطی که ایران در اوایل قرن نوزدهم میلادی دچار آشفتگی شدید سیاسی و اجتماعی بود، توانست از طریق یک سری سیاست‌های نوسازی سیاسی، قدرت مرکزی را در کشور احیا کند. سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان به‌ویژه در چهار حوزه‌ی سرکوب قدرت‌های محلی، بازسازی نهاد دیوان‌سالاری صفوی، تعامل با نخبگان سیاسی و اقلیت‌های مذهبی، و استفاده از نمادهای فرهنگی - تاریخی برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت متمرکز، تأثیرگذار بود. در ادامه، این سیاست‌ها مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

اولین و شاید مهم‌ترین سیاست نوسازی آقامحمدخان قاجار، سرکوب قدرت‌های محلی و تلاش برای مرکزیت‌بخشی نظامی بود. پس از فروپاشی صفویان و در دوران نادرشاه، کشور ایران به مجموعه‌ای از ایالات خودمختار تبدیل شده بود که هر یک تحت کنترل فرمانروایان محلی قرار داشت. این وضعیت، به‌ویژه در جنوب ایران و نواحی غربی، از اهمیت بالایی برخوردار بود، چراکه ایلات و قبایل مختلف برای به دست آوردن قدرت و منابع، در جنگ‌های داخلی مشارکت داشتند. آقامحمدخان با شجاعت نظامی و مهارت‌های استراتژیک خود توانست این ایلات را یکی پس از دیگری سرکوب کند و نظم سیاسی را از طریق نهادهای نظامی قوی احیا نماید. یکی از اقدامات برجسته‌ی او در این زمینه، سرکوب خاندان‌های مهمی چون خاندان‌های دنبلی و افشار در آذربایجان و سایر ایالات بود که به‌طور سنتی در امور سیاسی ایران دخالت داشتند (Katouzian, ۲۰۰۳). او توانست با لشکرکشی‌های پی‌درپی، قدرت مرکزی را در برابر تهدیدات داخلی

تقویت کرده و کنترل مناطق مختلف ایران را به‌طور مستقیم در دست بگیرد. این اقدامات، در عمل، منجر به تبدیل ایران به کشوری با یک دولت مرکزی متمرکز شد که توانست بر تمامی ایالات و مناطق سلطه یابد.

در کنار سرکوب قدرت‌های محلی، آقامحمدخان به بازسازی نهاد دیوان‌سالاری صفوی و بهره‌گیری از آن نیز توجه داشت. دیوان‌سالاری صفوی، اگرچه در اواخر دوره صفوی به دلیل ضعف حکومت و افزایش فساد دچار بحران شده بود، اما آقامحمدخان توانست از این نهادها برای ایجاد یک ساختار حکومتی کارآمد استفاده کند. یکی از اصول اساسی دیوان‌سالاری صفوی، بهره‌گیری از کارگزاران متخصص و تقسیم وظایف میان آن‌ها بود که در دوران آقامحمدخان نیز به‌طور گسترده‌ای بازسازی شد. او برای مدیریت بهتر اموال و مالیات‌ها، نهادهایی مشابه دیوان‌سالاری صفوی را در نظام خود ایجاد کرد و با تمرکز بر امور مالی، نظامی، و سیاسی، دولت قاجار را سازماندهی کرد. در این راستا، آقامحمدخان با اعطای قدرت به کارگزاران خود در سطح محلی، توانست از فساد جلوگیری کرده و دولت مرکزی را به‌طور مؤثرتر اداره کند. این ساختار دیوانی، از سوی دیگر، نشان‌دهنده بازسازی و به‌کارگیری نهادهای حکومتی قدیمی به‌منظور ایجاد نظم جدید بود که به تثبیت سلطنت قاجار کمک فراوانی کرد (Perry, ۱۹۹۱).

آقامحمدخان همچنین با تلاش برای تعامل با نخبگان سیاسی و اقلیت‌های مذهبی، سعی کرد مشروعیت سلطنت خود را در جامعه تقویت کند. ایران در آن زمان یک کشور با تنوع دینی و قومی گسترده بود و شیعه بودن سلطنت صفوی، به‌ویژه در شرایط پس از فروپاشی آن، موضوعی حساس و چالش‌برانگیز بود. آقامحمدخان به‌خوبی می‌دانست که برای تثبیت سلطنت خود نیاز به جلب حمایت از نخبگان دینی و سیاسی مختلف دارد. از این رو، در کنار سرکوب‌های نظامی و اجبار ایالات به بیعت، سعی کرد با روحانیان شیعه تعامل کند. او به‌ویژه تلاش کرد تا اعتماد علمای شیعه را جلب کرده و از آن‌ها برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود بهره ببرد. همچنین، در عرصه اقلیت‌های مذهبی، از آنجا که اقلیت‌های یهودی، مسیحی و زرتشتی در ایران حضور داشتند، آقامحمدخان با اتخاذ سیاست‌هایی در زمینه آزادی مذهبی، تلاش کرد تا این اقلیت‌ها را به‌طور غیرمستقیم به سلطنت خود وفادار نگه دارد (Amanat, ۱۹۹۷). با این حال، او هرگز به‌طور کامل از سیاست‌های مذهبی صفوی پیروی نکرد و در تعامل با این گروه‌ها سیاست‌های واقع‌بینانه‌تری را در پیش گرفت.

استفاده از نمادهای فرهنگی - تاریخی یکی دیگر از روش‌های مؤثر آقامحمدخان برای بازآفرینی وحدت سیاسی در ایران بود. یکی از اقدامات برجسته او در این زمینه، تاج‌گذاری در تهران و بازگرداندن جنازه نادرشاه از مشهد به تهران بود. تاج‌گذاری آقامحمدخان در تهران، که به‌عنوان پایتخت جدید قاجاریه انتخاب شد، نمادین بود و نشان‌دهنده انتقال مرکز قدرت به یک موقعیت جدید و احیای نظم سیاسی در سطح ملی بود. همچنین، بازگرداندن جنازه نادرشاه به تهران نه تنها نشان‌دهنده ارادت آقامحمدخان به این شخصیت تاریخی بود، بلکه به‌نوعی بازسازی مشروعیت سلطنت در قالبی جدید بود که به نادرشاه تعلق داشت و به‌عنوان نمادی از پیروزی بر دشمنان داخلی و خارجی مطرح می‌شد (Axworthy, ۲۰۰۶). این نمادگرایی به‌ویژه در جامعه‌ای با تاریخ طولانی سلطنت‌های مختلف و نمادهای شاهنشاهی اهمیت زیادی داشت و به‌طور مؤثر وحدت سیاسی را در برابر رقبای داخلی و تهدیدات خارجی تقویت کرد.

سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان نه تنها به واسطه سرکوب قدرت‌های محلی و تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی، بلکه با استفاده از نهادهای تاریخی و نمادهای فرهنگی، توانست شکاف‌های اجتماعی و سیاسی موجود را کاهش دهد و یک حکومت جدید با مشروعیت نسبی را پایه‌گذاری کند. این پروژه‌ی نوسازی که به‌طور عمده بر بازسازی نهادهای سیاسی و فرهنگی گذشته متکی بود، به تثبیت سلطنت قاجار در سال‌های اولیه حکومت آقامحمدخان انجامید و زمینه‌ساز توسعه سلطنت قاجاریه در دهه‌های آینده شد.

تحلیل کارآمدی سیاست‌های نوسازی

سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان قاجار، علی‌رغم پیچیدگی‌ها و چالش‌های متعدد در دوران پساصفوی و در شرایط بحرانی کشور، تا حد زیادی موفق به تثبیت نظم سیاسی در ایران شدند. اقدامات او که عمدتاً بر سرکوب قدرت‌های محلی، بازسازی نهادهای حکومتی صفوی، تعامل با نخبگان مذهبی و فرهنگی، و استفاده از نمادهای تاریخی و فرهنگی تمرکز داشت، در کوتاه‌مدت توانست مرکزیت قدرت را در ایران بازسازی کند و سلطنت قاجار را به‌عنوان یک قدرت معتبر سیاسی در منطقه معرفی نماید. با این حال، تحلیل کارآمدی این سیاست‌ها باید با در نظر گرفتن ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن‌ها انجام شود تا بتوان به درک دقیقی از موفقیت و محدودیت‌های آن‌ها دست یافت.

در ارزیابی کارآمدی سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان، باید به این نکته توجه داشت که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای او، تثبیت قدرت مرکزی و کاهش آشفتگی‌های ناشی از رقابت‌های ایلی و محلی بود. با توجه به تجزیه‌ی ایران به ایالات مختلف و رقبای متعدد محلی، آقامحمدخان توانست با سرکوب قدرت‌های محلی و مدعیان سلطنت، نظم را در سطح ملی احیا کند. او با استفاده از قوه نظامی و تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر، توانست امنیت را به مناطقی که پیش‌تر تحت سلطه‌ی ایلات و حاکمان محلی قرار داشت، بازگرداند. در همین راستا، سرکوب ایلات دنبلی و افشار در آذربایجان و نیز تحکیم مرکزیت تهران به‌عنوان پایتخت جدید، نمونه‌هایی از موفقیت‌های آقامحمدخان در تثبیت نظم سیاسی به‌شمار می‌آید (Axworthy, ۲۰۰۶). این اقدامات موجب شد تا ایلات و قبایل مختلف، هرچند با مقاومت‌های گاه و بیگاه، نهایتاً به سلطنت قاجار تسلیم شوند و روند بازسازی دولت مرکزی سرعت بگیرد.

اما باید اذعان کرد که این سیاست‌ها در بلندمدت پایداری زیادی نداشتند. پس از مرگ آقامحمدخان در ۱۷۹۷ میلادی، کشور دوباره وارد دوره‌ای از بحران و آشفتگی شد. در حقیقت، قدرت آقامحمدخان به‌طور عمده بر اساس اقتدار شخصی و نظامی او استوار بود. با مرگ او، خلا قدرت ایجاد شده و رقابت‌های داخلی میان اعضای خاندان قاجار، به‌ویژه میان فتحعلی‌شاه و دیگر وارثان او، باعث شد تا ساختار قدرت که به‌طور متمرکز و استبدادی در دستان یک فرد قرار داشت، در برابر تهدیدات داخلی و خارجی آسیب‌پذیر شود (Perry, ۱۹۹۱). به عبارت دیگر، تثبیت نظم که از طریق قدرت مرکزی آقامحمدخان صورت گرفت، بعد از او نتوانست دوام بیاورد چرا که سیاست‌های نوسازی او بیشتر بر اساس سیاست‌های شخصی و متکی به سلطنت فردی بود تا نهادسازی‌های مدرن که به‌طور مؤثر بتواند در آینده ادامه یابد.

در مقایسه با سایر پروژه‌های نوسازی در تاریخ ایران، سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان را می‌توان با نوسازی‌های دوره صفوی، نادرشاه، و زندیه مقایسه کرد. دوره صفوی، که با تأسیس حکومت شیعی و تمرکز قدرت در دست شاهان صفوی همراه بود، بنیان‌گذار نوعی مشروعیت مذهبی و سیاسی بود که توانست وحدت ملی را در ایران برقرار کند. این پروژه‌ی نوسازی، هرچند به‌طور موقت موفق به ایجاد یک نظم سیاسی متمرکز در ایران شد، اما در دوره‌های بعد از شاه سلطان حسین دچار بحران‌های عمیق شد. این بحران‌ها، که از ناتوانی در مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی ناشی می‌شد، در نهایت به فروپاشی دولت صفوی منجر شد (Savory, ۲۰۰۷). در این مقایسه، نوسازی‌های آقامحمدخان در مقایسه با صفویان، بیشتر بر سرکوب رقبا و بازسازی یک دولت مقتدر متمرکز بود تا تقویت نهادهای مشروعیت‌بخش در سطح اجتماعی.

در دوران نادرشاه، با وجود موفقیت‌های نظامی و تأسیس یک امپراتوری وسیع، نوسازی به‌طور عمده بر اساس قدرت فردی نادرشاه و توان نظامی او استوار بود. نادرشاه که خود را بازسازی‌کننده قدرت ایرانیان در برابر تهدیدات خارجی می‌دید، قادر به تأسیس نهادهای سیاسی پایدار یا مشروعیت‌بخشی به حکومت خود از طریق نهادهای اجتماعی و مذهبی نبود (Axworthy, ۲۰۰۶). در نتیجه، پس از مرگ او، ایران به سرعت وارد دوره‌ای از بحران و فروپاشی شد و نظم ایجاد شده توسط نادرشاه دوام نیافت. این ویژگی مشابه ویژگی سیاست‌های آقامحمدخان است که بیشتر بر اساس قدرت شخصی و نظامی او بنا شده بود تا بر نهادهای اجتماعی و قانونی پایدار.

در دوران کریم‌خان زند نیز شاهد نوعی نوسازی سیاسی بودیم که بیشتر مبتنی بر آرامش داخلی و توجه به مسائل اقتصادی و اجتماعی بود. کریم‌خان زند تلاش کرد تا از طریق کاهش مالیات‌ها و بهبود وضعیت اقتصادی کشور، ثبات داخلی را برقرار کند. با این حال، او نیز نتوانست به ایجاد یک دولت متمرکز و قدرتمند بپردازد و پس از مرگ او، کشور مجدداً به عرصه‌ای از رقابت‌های ایلی و سیاسی تبدیل شد (Perry, ۱۹۹۱). در مقایسه با آقامحمدخان، تلاش‌های کریم‌خان به مراتب در سطح نهادسازی و مشروعیت‌بخشی اجتماعی ضعیف‌تر بود، زیرا او بیشتر بر جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی تمرکز کرده بود. در نهایت، می‌توان گفت که سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان در تثبیت نظم و مرکزیت‌بخشی قدرت موفق بودند، اما پایداری این سیاست‌ها به دلیل تمرکز زیاد بر اقتدار شخصی و عدم نهادسازی‌های مؤثر در درازمدت محدود بود. در مقایسه با سایر دوره‌های نوسازی، پروژه آقامحمدخان به‌ویژه در زمینه تثبیت قدرت نظامی و کاهش تهدیدات خارجی موفقیت‌آمیز بود، اما در عرصه نهادسازی و ایجاد مشروعیت اجتماعی، مشکلات زیادی باقی ماند که پس از مرگ او به بحران‌های جدیدی منتهی شد.

بحث و نتیجه‌گیری

آقامحمدخان قاجار در شرایط بحرانی و پس از فروپاشی سلسله صفوی، با اقدامات نوسازی سیاسی خود توانست نظم سیاسی در ایران را بازسازی کند و پایه‌های سلطنت قاجار را بنیان‌گذارد. سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان عمدتاً بر سرکوب قدرت‌های محلی، تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی، بازسازی نهاد دیوان‌سالاری صفوی، تعامل با نخبگان سیاسی و اقلیت‌های مذهبی، و استفاده از نمادهای فرهنگی - تاریخی برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت استوار بود. او توانست با استفاده از قدرت نظامی، تمامی رقبای محلی را سرکوب کرده و سلطنت قاجار را به‌عنوان قدرتی مرکزی در ایران تثبیت کند. همچنین، با بازسازی دیوان‌سالاری صفوی و استفاده از نهادهای موجود، قادر شد تا به‌طور مؤثر اداره کشور را در دست گیرد. این اقدامات در کوتاه‌مدت موجب احیای نظم و ساختار حکومتی در ایران شد و سلطنت قاجار را به یک نهاد مستحکم تبدیل کرد که توانست پس از او، حکومت قاجاریه را برای مدت طولانی ادامه دهد. یکی از نکات برجسته در سیاست‌های آقامحمدخان، تأکید او بر مشروعیت‌بخشی به سلطنت خود از طریق تعامل با نخبگان دینی و سیاسی و استفاده از نمادهای تاریخی بود. به‌ویژه، تاج‌گذاری در تهران و بازگرداندن جنازه نادرشاه به تهران، نشان‌دهنده تلاش او برای احیای مشروعیت سلطنت در قالب نمادهای فرهنگی و تاریخی بود. این نمادگرایی و استفاده از نشانه‌های مشروعیت در شرایطی که ایران پس از صفویه و در دوران نادرشاه با بحران مشروعیت مواجه بود، نقش مهمی در تثبیت سلطنت قاجار ایفا کرد. همچنین، تعاملات آقامحمدخان با اقلیت‌های مذهبی و تلاش برای جلب حمایت روحانیان شیعه، نشان‌دهنده سیاست واقع‌بینانه او در زمینه مشروعیت‌بخشی به سلطنت بود.

با این حال، یکی از ضعف‌های اساسی سیاست‌های نوسازی آقامحمدخان این بود که بسیاری از این سیاست‌ها به‌طور مستقیم به اقتدار شخصی او متکی بودند و نه بر نهادسازی پایدار. پس از مرگ آقامحمدخان، سلطنت قاجار با بحران‌های داخلی و رقابت‌های شدید میان اعضای خاندان قاجار روبه‌رو شد و ساختار قدرت مرکزی دچار تزلزل شد. این بحران‌ها نشان‌دهنده آن است که هرچند آقامحمدخان در دوران حیات خود توانست نظم را بازسازی کند، اما پس از او، فقدان نهادهای مؤثر و متکی به قدرت‌های شخصی او، باعث شد که سلطنت قاجار به‌سرعت با مشکلات جدیدی مواجه شود.

نقش آقامحمدخان به‌عنوان بنیان‌گذار «دولت‌سازی نوین پساصفوی» باید در بستر تاریخی خود مورد بازاندیشی قرار گیرد. او موفق شد در دوره‌ای که ایران با بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه بود، از ظرفیت‌های سیاسی و نظامی خود برای ایجاد یک حکومت مرکزی جدید بهره‌برداری کند. در حقیقت، آقامحمدخان می‌تواند به‌عنوان اولین فردی در تاریخ معاصر ایران شناخته شود که توانست پس از دوره‌ای طولانی از فروپاشی حکومت مرکزی، یک دولت متمرکز جدید بنا کند. با این حال، این دولت‌سازی، بیشتر بر پایه سرکوب رقبای داخلی و اعمال قدرت‌های نظامی استوار بود و فاقد یک ساختار نهادینه و قانونی مناسب بود که بتواند در آینده ادامه یابد.

تأثیرگذاری سیاست‌های آقامحمدخان بر ساختار قدرت در عصر قاجار بسیار گسترده بود. اقدامات او در زمینه مرکزیت‌بخشی و ایجاد قدرت متمرکز، به‌ویژه در سال‌های اولیه سلطنت قاجار، به تثبیت موقعیت این سلسله در تاریخ ایران کمک کرد. اگرچه پس از مرگ او، سلطنت قاجار به‌طور موقت با چالش‌های داخلی و بحران‌های جانشینی روبه‌رو شد، اما ساختار قدرتی که او ایجاد کرده بود، به‌طور کلی مسیر آینده حکومت قاجار را روشن کرد. سلطنت قاجار که از ابتدا با بحران مشروعیت و مشکلات داخلی روبه‌رو بود، توانست با استفاده از سیاست‌های آقامحمدخان به نوعی از ثبات دست یابد و خود را به‌عنوان یک قدرت اصلی در ایران تثبیت کند. در نتیجه، نقش آقامحمدخان در شکل‌دهی به ساختار قدرت در دوره قاجار و تأثیرگذاری بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Amanat, A. (1997). *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831-1896*. University of California Press.
- Axworthy, M. (2006). *Empire of the Mind: A History of Iran*. Basic Books.
- Floor, W. (2001). *Safavid Government Institutions*. Mazda Publishers.
- Floor, W. (2008). *Agha Mohammad Khan Qajar: The First Qajar Shah*. Mage Publishers.
- Katouzian, H. (2003). *Iranian History and Politics: The Dialectic of State and Society*. Routledge.
- Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (Updated Edition). Yale University Press.
- Malcolm, J. (1829). *The History of Persia* (Vol. 2). London: John Murray.
- Perry, J. R. (1991). *Karim Khan Zand: A History of Iran, 1747-1779*. University of Chicago Press.